

بحران‌های سیاسی حقیقت را

روشن میسازد

۴۲- لو كان عرضاً قريباً وسفراً قاصداً لا تبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة وسيحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم والله يعلم انهم لكاذبون .

: اگر بهره و غنیمی نزدیک و سفر کوتاهی بود ترا پیروی میکردند ولی این مسافت (از مدینه تا تبوک) بنظرشان دور آمد ، و بهمین زودی سوگند یاد میکنند که اگر توانائی داشتیم باشما در (جهاد) شرکت مینمودیم ، خود را (با گرفتن دروغ) هلاک میسازند خدا میداند که آنان دروغگو یانند .

۴۳ - عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين .

: خدا از توبگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی اجازه دادی .

۴۴ - لا يستأذنك الذين يؤمنون بالله واليوم الآخر ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتقين

: کسانی که بخدا و روز دیگر ایمان دارند برای اینکه بامالها و جانهای خویش جهاد کنند ، از تو اجازه نمیگیرند ، و یا برای ترک جهاد اذن نمیطلبند ، خدا پر هیز کاران را میشناسد .

۴۵ - اما يستأذنك الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر وارتاب قلوبهم فهم في ريبهم يترددون

: فقط کسانی که بخدا و روز دیگر ایمان ندارند و دل‌هایشان بیشک افتاده و در شک خویش سرگردانند از تو اجازه (برای مجاهده و یا ترک جهاد) میخواهند .

۴۶ - ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولكن كره الله انبعاثهم فبطهم وقيل اعدوا مع القاعدین .

اگر تصمیم شرکت در جهاد داشتند ، برای آن لوازمی آماده میکردند ، ولی خدا حرکتشان را مکروه ساخت و باز شان داشت و گفته شد همچون ازکار افتادگان بخانه بنشینید .

۴۷ - اوخرجوا فيكم مازادوكم الاخبالاولا وضهواخلالكم ييغونكم الفتنة و فيكم سماعون لهم والله عليم بالظالمين .

: اگر باشما بیرون میآمدند ، در کارتان جز تباهی نمیافزودند؛ در صفوف شما بمنظور فتنه جوئی وارد میشدند و در میان شما زود باورانی (عرب بافرا دهن بین ، دماع، میگوید) هستند ، خداستمکاران را میشناسد .

۴۸ - لقد ابتغوا الفتنة من قبل و فلبوا لك الامور حتى جاء الحق و ظهر امر الله و هم كارهون .

: ازپیش نیز فتنه جوئی کرده اند و کارها را بر تو آشفته اند تا حق پیروز شد ، و فرمان خدا پاینده کراهت داشتند ، آشکار گشت .

انقلابات سیاسی ، بحرانهای سخت ، پیش آمدهای ناگوار ، سنگ محکی است که پایدار را از ناپایدار تمیز میدهد ، امتحان و آزمایش بسان کوره داغی است که طلا و خاک را از هم جدا میسازد ، و مدعیان و طرفداران واقعی را ، از جرگه منافقان و دروغ پردازان سوا می کند .

در شرائط عادی که شانس و اقبال با حکومت وقت همراه باشد ، و بتعبیر صحیح امنیت و ثبات سایه افکن شود ، همه دعوی استقامت و خیرخواهی مینمایند ، غریب و سوردوهای نصرت و وفا در تمام محیط ظنین انداز میگردد ، ولی اگر ورق برگردد ، امنیت در خطر افتد ، حملات دشمن موقعیت دستگاه انتظامی را تهدید نماید در چنین موقع امین و خائن ، مؤمن و منافق ، راستگو و گزاف گوازم جدا شده ، و شکاف عمیقی در میان افراد پدید میآید .

روزی که امیر مؤمنان (پس از ثوره و شورش مصریان که منجر بقتل خلیفه سوم گردید) بخلافت انتخابی از طرف مسلمانان منصوب گردید عموم مهاجر و انصار را باپیش آمدهای ناگوار ، و امتحانهای سخت و آزمایشهای صیب تهدید نمود و چنین فرمود : « **والذی بهینه بالحق لتبلیبن بلبلة ؛ و لتغر بلسن غر بلة و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم ؛ و اعلاکم اسفلکم** » - نهج البلاغه خطبة ۱۶ :

سوگند بان کسیکه پیامبر را بحق فرستاده حقا که درهم آمیخته شوید و در غربال امتحان از هم جدا گردید ، و برهم زده شوید مانند برهم زدن کفگیر آنچه دردیگ طعام است در وقت غلیان و جوشش ، تا اینکه پست ترین شما بمقام بلندترین شما ، و بلندترین شما بمقام پست ترین شما بازگشت نماید .

هدف آیه‌ها - تشکیل حزب منافق در مدینه .

علل پیدایش این حزب سری و غیر رسمی را در مدینه، در طول تفسیر آیه‌های آینده خواهید خواند ، اکنون مهم اینست که هدف آیات فوق را روشن کنیم .

دقت در مفاد آنها بخوبی می‌رساند که اعضاء این حزب از بی‌وجدانترین افراد بودند ، زیرا در تمام مجامع دینی حضور بهم می‌رساندند و در هر جا تظاهر بدیانت و ایمان مینمودند، و برای همین لحاظ در همه جریانه‌ها که بنفع مسلمانان تمام میشد ، بهره کافی از غنائم جنگی داشتند ، و اگر از باقی مجاهدین زیادتر بهره نمیدردند ، هرگز حاضر نمیشدند که از سهم آنها دیناری کم گردد چنانکه تفصیل این مطلب در تفسیر آیه ۵۸ خواهد آمد .

ولی عمده تلاش آنها در نبردهائی بود که پیروزی مسلمانان در آن نبرد قطعی بود ، و چندان نیازی بطنی مسافت نداشت ، در چنین صحنه‌ها با مسلمانان بمنظور منافع مادی همکاری مینمودند ، ولی در نبردهائیکه ، احتیاج به پیمودن راههای سخت ، آنها هم زهواهای گرم و سوزان ، داشت ، هرگز شرکت نمیورزیدند از آنجا که کوچکترین علاقه‌ای با ایمان و اسلام در کار نبود ، از سقوط حکومت جوان اسلام کوچکترین باکی نداشتند . ولی برای حفظ ظاهر ، عذرهای می‌آوردند که دست کم از اعتذارهای قوم موسی نداشت ، آیه ۴۲ ، برای توضیح همین جریان نازل گردید ، و می‌رساند که علت سرپیچی اینها این بود ، که راه تبتوک دور بوده ، و منافع متیقن آنان در مدینه ، با منافع مشکوک در جبهه جنگ تزاخم داشته ، و از این نظر تقاعد را در مدینه ، بر خروج ترجیح دادند ؛ و اگر بیایند بگویند ، که ما قدرت و نیرو نداریم ، دروغ می‌گویند ، زیرا اگر مصمم میشدند مقدمات مسافرت را آماده می‌ساختند چنانکه در آیه ۶۶ میفرماید: **ولو ارادوا الخروج لآءواله** : اگر تصمیم شرکت در جهاد داشتند برای آن لوازمی تهیه میکردند ، لیکن از اول خیال سرپیچی از فرمان رسول خدا داشتند .

نشانه‌های ایمان و نفاق .

آیه‌های ۴۴ و ۴۵ نشانۀ واضحی برای تشخیص مؤمن از منافق بیان میکند ، و آن اینکه در چنین لحظات حساس و موقعیت باریک که پایگاه مسلمانان از طرف ارتش روم در خطر افتاده ، افرادی که بخدا و روز رستاخیز ایمان دارند پس از شنیدن فرمان جهاد ، دست بقبضه شمشیر می‌زنند ، و بهانه‌های بنی اسرائیلی را کنار گذاشته و راه جبهه جنگ را پیش میگیرند ، ولی افراد منافق ، غیر مؤمن بخدا و روز جزا ، با پیش کشیدن بهانه‌ها و عذرهای خنده آور حضور رسول خدا شرفیاب شده ، اذن میطلبند که در این جهاد شرکت نورزند و در مدینه بمانند ، ناگفته پیداست در چنین لحظه حساس که ایمان و اسلام در خطر افتاده ، اذن گرفتن برای تقاعد و شرکت نورزیدن نشانۀ کاملی است بر اینکه نور ایمان در کانون وجود آنها

وجود ندارد .

از بیان گذشته دستگیر میشود که متعلق اذن در دو آیه مزبور ، مجاهده در راه خدا نیست ، بدین بیان که مؤمن برای جهاد در راه خدا ، اذن نمی طلبد ولی منافق با اذن شرکت میکند ، بلکه ، متعلق آن ، ترك جهاد ، و تقاعد و شرکت نوزیدن است ، (۱) .

گواهم ما بر اینکه متعلق اذن همان ترك مجاهده است ، علاوه بر استقامت مطلب (زیرا اذن گرفتن برای ترك جهاد در لحظه حساس بهتر میتواند نشانه نفاق بشود ، از اذن گرفتن برای جهاد) آیه های ۸۶ و ۹۳ است که آشکار متعلق اذن در آنها بیان شده است چنانکه می فرماید استاذك اولوا الطول منهم و قالوا ذرنا تكن مع القاعدین ۸۶ : افراد متمکن از تو اذن میخواهند و میگویند بگذار ما مانند از کار افتادگان بخانه بمانیم ، و همچنین آیه ۹۳ .

اذن پیامبر عین صلاح بود .

گروهیکه اعتقاد بعصمت پیامبران ندارند ، با آیات مورد بحث استدلال برگرفته خود نموده و میگویند که اذن پیامبر اکرم در این جریان برخلاف صلاح بوده ، یعنی خطاء و لغزشی بوده که خدایش بخشیده بگواه تو بیخی که متوجه اونموده ، و او را مذمت مینماید و میفرماید : عذ الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم الكاذبین یعنی : خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند ، و دروغگویان را بشناسی اجازه دادی . معلوم میشود که پیامبر در اذن دادن بمنافقین در مدینه ، خطا کار بوده ، که خدای او را اذن عفو فرموده است و گرنه عفو معنا نداشت .

از این لحاظ برخی بدست و پا افتاده و بمنظور حفظ مقام عصمت که گواهای عقلی و نقلی بر آن در اختیار داریم ، گفته اند که اذن رسول خدا ترك اولی بوده ، و لفظ عفو همانا نظوری که در مصیبت بکار میرود ، در انجام دادن کاری که بهتر ترك آن بوده نیز استعمال میشود .
ما تصور می کنیم که اصلاح احتیاجی باین جواب نیست ، و ظاهر آیات در رفع شبهه کافی است ، و خود آیات گواهم بر این است که اذن رسول خدا صد در صد صلاح و مقارن با مصلحت بوده است شما فرض کنید ، که رسول خدا با آنها اذن نمیداد ، و پیامبر خدا آنان را از توقف در مدینه نهی مینمود . ولی از دو حال خارج نبود :

۱ - یا شرکت میکردند ، و نهی او را اطاعت مینمودند و در صفوف مسلمانان وارد شده ،

(۱) بنا بر این بایست گفت : که لفظ «كراهة» و امثال آن در آیه ۴۴ مقدر است ، اینك آیه : لا يستاذنك الذین یؤمنون بالله والیوم الآخر (كراهة) آن یجاهدوا باموالهم - یا - لئلا یجاهدوا باموالهم - و نظائر آن که در قرآن فراوانست .

دروپسوی جبهه می آورند .

۲ - یا اینکه بانهی صریح او مخالفت کرده و از فرمان صریح سرپیچی مینمودند . ولی هر دو صورت خالی از مفسده نبود ، زیرا اگر در جهاد شرکت میکردند ، بتصریح آیه ۴۷ جزئیهای در امور ، و فتنه جوئی کار دیگری انجام نمیدادند ، و اختلاف کلمه و دودستگی میان ارتش بوجود می آورند ، و مفسده آن به مراتب بیش از تخلف آنان از جهاد بود و در صورت دوم ، رعب و عظمت رسول اکرم از بین میرفت ، و کم کم جرئت و جسارت منافقان از مرحله سری به مراحل دیگری کشیده میشد ، و این لطمه ، بزرگترین ضربه ایست بر حکومتی که چند روز است شالوده آن ریخته شده است .

بنابراین پیامبر با آن بصیرت خدا داد خود ، صلاح در این دید ، که اگر منافقان برای توقف در مدینه اذن بطلبند ، با آنان اجازه دهد ، تا از شر هر دو مفسده آسوده گردد .

منظور از غلو در آیه چیست ؟

ما تصور میکنیم ، که هر کجا عرب جمله «عنا الله عنك» را بکار برد ناچار بایست طرف خطاب مرتکب جرمی شده باشد ، در صورتیکه چنین نیست ، بلکه جمله مزبور مانند جمله ایست که بمنوان تحیت ، بخلفاء و امراء میگفتند مانند : اصلح الله الامیر ، و هرگز معنای آن این نیست که خال امیر بداست ؛ و خدا او را روبراه کند ؛ ؛ بلکه این سنخ گفتارها تحیت و دعائی بوده که بیکدیگر مینمودند .

جمله **ثم اذنت** : اگرچه متضمن توبیخ است ، ولی حقیقت توبیخ متوجه منافقین است نه رسول اکرم ، و مقصود اینست که وضع منافقان و نفاق و دروغ آنان ، بقدری واضح و آشکار است که آزمایش مختصری در رفع پرده نفاق آنان کافی است و اگر تو اذن نمیدادی این مطلب برای تو آشکار میگشت .

چنانکه ملاحظه میفرمائید لبه تیز اعتراض در حقیقت متوجه آنها است که آنان افراد دروغگو و لافزن هستند ، و تو ای رسول خدا پرده بر دروغ آنها افکندی ، و اگر نمیکردی دروغ آنها آشکارتر میگشت .

اذن ندادن اگرچه متضمن این مصلحت (تمیز منافق از مؤمن) بود ؛ ولی هرگز منافقات ندارد ، روی مصالح عالیتری چنانکه توضیح داده شد ؛ اذن دادن در ترک جهاد ، صدمه رسد مقارن با مصلحت تام باشد ؛ بلکه تعین و لزوم داشته باشد مقصود از جمله : **لقد ابتغوا الفتنه** ؛ جنگ چنین است که تفصیل آن در شماره های پیش گذشت .